



۲۰۱۷/۰۸/۱۷

ولی احمد نوری

اشعاری در وصف زبان دری

این اشعار زیبا و گویا پیرامون زبان زیبا و گویای دری افغانستان عزیز، در سال ۱۳۹۱ هجری شمسی (۲۰۱۲ میلادی) به همت افغان میهن پرستی که با تأسف اسم او را به یاد ندارم (اگر زنده است غرق افتخارش می خواهم و اگر مرده است روانش را شاد و آزاد آرزو دارم) در اینترنت به نشر رسیده بود که این بنده افغانستان آنرا نوت کرده و در بهترین جای دل خود نگه داشته بود.



چون سن بسیار پیش رفته و به سوی نود سالگی به سرعت روانم پیش از آنکه طومار زندگی ام چیده و بر مزارم نوشته شود، آنرا به شما هموطنان عزیزم خاصاً به جوانان عزیز وطن انتقال می دهم که به این زبان، که زبان "اقبال" و "انوری"، "بیدل" و "باقی"، زبان خاقانی" و "خلیلی"، "نظامی"، "فرخی" و "سنایی"، زبان "سعدی" و "حافظ" و به صد ها شاعر افتخار آفرین دیگر است، احترام گذاشته و آنرا عزیز دارند و در برابر هجوم فرهنگی ایران و فارسی ایران از آن حمایت و دفاع کنند.

استاد خلیل الله خلیلی

آسمان شعر و ادب دری قرن بیستم افغانستان

دری گویم، دری آن من است

این زبان، ارث نیاکان من است

نظامی:

دری نظم کردن سزاوار اوست

به یونان زبان کرد کسوت گری

ز یونانی و پهلوی و دری

"نظامی" که نظم دری کار اوست

خرد نامه ها را ز لفظ دری

سخن را نشان جست بر رهبری

معنی در خروش آورده پرده
 زان سخن ها که تازیست و دری
 "نظامی" که نظم دری کار اوست
 بدو رهبان فرهنگی چنین گفت
 مغنی در خروش آورده پرده
 غزل های دری آغاز کرده
 در سواد بخاری و طبری
 دری نظم کردن سزاوار اوست
 به وقت آنکه در های دری سفت
 غزل های دری آغاز کرده

نظامی:

خرد نامه ها را ز لفظ دری
 به یونان زبان کرد کسوت گری
 گزارنده داستان دری
 چنین داد نظم گزارش گری

واصل:

شرح بیان معرفت از ارغوان بپرس
 وز نی شنو درس مقامات معنوی
 دراج در نظم دری سفت و فاخته
 سر کرد عاشقانه غزل های پهلوی

اقبال:

گرچه هندی در عذوبت شکر است
 طرز گفتار دری شیرین ترست

علامه اقبال لاهوری - اندیشمند، شاعر و نویسنده ای ست که در آسمان روشن ادبیات شبه قاره هند، هرگز فراموش نمی شود. اقبال لاهوری در مقام شعر دری، شعر اردو و اندیشه آگاهی که دیرینه تاریخی هند را می شناخت و از خلوص نیت، به باور هایی می رسد که در صفای اعتقاد، تخلیقات او را به شالوده تفکری مبدل کنند تا در «عشق محوری»، مؤمن بماند. (از مقاله مصطفی عمرزی منتشره آریانا افغانستان آنلاین ۲۰۱۷/۰۸/۱۳)

خاقانی:

بر بط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان
 از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری
 یارای ز درهای دری دلال و دل ها مشتری
 خاقانی اینک جوهری در های بیضا ریخته
 در دری را از قلم در رشته جان کرده ام
 پس باز بگشاده زهم بر شاه والا ریخته
 بر رقعہ نظم دری قایم منم در شاعری
 با من بقایم عنصری آب مجارا ریخته
 دید مرا گرفته لب آتش پاریسی ز تب
 نطق من آب تازیان برده به نکته دری

چون به تازی و دری یاد افاضل گذرد نام خویش افسر دیوان به خراسان یابم
دیوان من به سمع تو در دری دهد جانم صفات بزم تو ز اوج سما کند
راوی ز درهای دری دلال و دلها مشتری خاقانی اینک جوهری درهای بیضا ریخته

فردوسی:

یکی تازه کن قصه زرتشت به نظم دری و به خط درشت
بفرمود تا فارسی دری بنوشتند و کوتاه شد داوری

سعدی:

هزار بلبل دستان سرای عاشق را
بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

یا

قلم است این به دست سعدی در
یا هزار آستین در دری

فرخی:

دل بدان یافتی از من که نیکو دانی خواند
مدحت خواجه آزاده با لفظ دری

یا

خاصه آن بنده که مانده من بنده بود
مدح گوینده و داننده الفاظ دری

یا

اندر عرب در عربی گویی او گشاد
او باز کرد پارسیان را در دری

یا

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

حافظ:

ز شعر دلکش "حافظ" کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

یا

چو عندلیب فصاحت فروشد ای "حافظ"
تو قدر او به سخن گفتن دری بشکن

یا

زمن به حضرت آصف کی می برد پیغام
که یاد گیرد دو مصرع زمن به نظم دری

سنایی:

باشرف گشتی چوتاج اصفهانت جلوه کرد
پیش تخت تاج داران لفظ تازی و دری
شکر به که تو را یافتم ای بحر سخا
از تو صلت زمن اشعار با الفاظ دری

نجیب الدین جربادقانی:

طبعش از شعر دری گرچه تحاشی کرده ست
کی نباشد شرف بنده به تازی و دری

قطران تبریزی:

گر چو دیگر بندگان بر درگهی تو بودمی
همچو دیگر بندگان اندر دل تو پادمی
گر مرا بر شعر گویان جهان رشک آمدی
من در شعر دری بر شاعران نگشادمی

ناصر خسرو:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مر این قیمتی دُر لفظ دری را

عنصری:

آیا به فعل تو نیکو شده معانی خیر
و یا به لفظ تو شیرین شده زبان دری

شمس طبسی:

نیست عجب گر شود عیسی تازی زبان
از پی گفتار او عاشق شعر دری

سوزنی:

صفات روی تو آسان بود مرا گفتن
گهی با لفظ دری و گهی به شعر دری

جبلّی:

پیوسته به الفاظ دری وصف تو گویم
چون مدح خداوند به الفاظ حجازی

انوری:

طمع بگشاید ز شرح و بسط او جذر اصم
چون زبان نطق بگشاید به الفاظ دری

معزی:

دست رادش در دهانم در دریا بی نهاد
چون ببارید از زبانم پیش او دُر دری

لاادری:

گر حمد تو بر قبله ابدال نگارند
خواند به نماز اندر شعر دری ابدال

(بهرام پژود)

ادیب و هیر بد بود منجم
دری و پهلوی خوان و عالم

